

درسنامه درسی ششم (پرورده عشق) - فارسی ۲ پایه یازدهم نظری

سال تحصیلی ۱۴۰۰ - ۱۳۹۹

اهداف کلی درس: آشنایی با ادبیات غنایی و هدف های والای آن - شناخت قالب مثنوی و محتوای غنایی آن - یادگیری

قلمروهای فکری و ادبی و زبانی شعر.

شناسنامه کلی درس:

قالب شعر: مثنوی. در این نوع قالب شعری، هر بیت برای خود قافیه ای جداگانه دارد و برای بیان داستان های طولانی مناسب

می باشد. مهمترین آثاری که در قالب مثنوی سروده شده اند: مثنوی معنوی مولانا، لیلی و مجنون نظامی گنجه ای ، شاهنامه

فردوسی حکیم، بوستان سعدی.

این شعر: برگرفته از کتاب لیلی و مجنون نظامی گنجه ای شاعر قرن ششم هجری است. که در آن عشق و دلدادگی دو عاشق و

مجنون را با زبانی والا به تصوی می کشد. عشق قیس (مجنون) به دختر عموی خود لیلی. این داستان مربوط به قرن های اولیه

اسلامی می باشد که نظامی در قرن ششم هجری با زبان شعر بیان کرده است.

شیوه و لحن بیان آن: غنایی است. که در آن احساسات و عواطف درونی انسان را بیان می کند.

ادبیات غنایی چیست؟ گونه ای از انواع ادبی است که احساسات و عواطف درونی و والای انسانی را از قبیل: عشق و دوستی،

کینه و دشمنی، مهر و محبت، غم و شادی ، نفرت و مهربانی، دروغ و توهین و... را با زبانی گیرا بیان می کند که در پایان آن

یک نتیجه اخلاقی و انسانی نمایش داده می شود.

***** شرح آیات *****

۱ چون رایث عشق آن جهان گیر شد چون مه لیلی آسمان گیر

قلمرو فکری: وقتی آوازه ی عشق مجنون مانند چهره ی زیبای لیلی در جهان پیچید و مشهور شد.

مفهوم : عشق پنهان شدنی نیست.

دل می رود ز دستم صاحبدلان خدا را دردا که راز پنهان خواهد شد آشکارا

قلمرو زبانی : رایث : پرچم / جهان گیر و آسمان گیر : صفت فاعلی مرکب مرخم / رایث عشق و مه لیلی : ترکیب اضافی /

چون : در مصراع اول ، به معنی وقتی که و حرف ربط وابسته ساز است . در مصراع دوم ، به معنی مثل و مانند(ادات تشبیه)

و حرف اضافه است. / آن جهان گیر : ترکیب وصفی / آسمان : واژه دوتلفظی / کل بیت: یک جمله سه جزئی مسندی : آسمان

گیر: مسند / جهان گیر: منظور مجنون است. /

قلمرو ادبی: رایث عشق : اضافه تشبیهی / بیت تشبیه داردرایث عشق مجنون مانند مه لیلی آسمان گیر شد. / آسمان گیر

شدن رایث : کنایه از مشهور شدن / مه: استعاره از چهره زیبای لیلی / مه و آسمان : تناسب

۲ هر روز خنیده نام تر گشت در شیفتگی تمام تر گشت

قلمرو فکری: عشق مجنون به لیلی هر روز مشهورتر و پرآوازه تر گشت و در عشبازی و شیفته شدن به اوج عشقبازی

رسیدند.

پیام کلی: پیچیده شدن شهرت عشقبازی عاشق و معشوق.

شب نشین کوی سربازان و رندانم چو شمع.
پوشیده چه گویم همینیم که هستیم
ما رند و خراباتی و دیوانه و مستیم
در نظربازی ما بیخبران حیرانند
ما چنینیم که نمودیم دگر ایشان دانند

قلمرو زبانی: خنیده / آوازه و شهرت / خنیده نام تر: پرآوازه تر، مشهورتر / شیفتگی: شوق عشق و علاقه، نهایت علاقه مندی / کل بیت: دو جمله سه جزی مسندی است.

قلمرو ادبی: مصراع اول: کنایه از زبازد شدن و مشهور گشتن / مصراع دوم: کنایه از عاشق تر شدن

۳ برداشته دل ز کار او بخت درمانده پدر به کار او سخت

قلمرو فکری: بخت و اقبال از او برگشته بود و پدرش هم از کار او ناامید شده بود.

مفهوم: ناامید شدن از درمان عشق مجنون.

قلمرو زبانی: بخت: اقبال / درماند: عاجز و ناتوان شد / سخت: قید / بیت دو جمله دارد: نهاد مصراع اول: بخت ... نهاد مصراع دوم: پدر / کار او در هر دو مصراع: متمم / کار او: ترکیب اضافی / دل برداشته: فعل مرکب / درمانده: فعل پیشوندی / دل برداشتن معادل دل کندن است.

قلمرو ادبی: دل برداشتن بخت: تشخیص / مصراع اول: کنایه از خوشبخت نبودن / بخت و سخت: جناس ناهمسان / تکرار: او، کار / واج آرایی "ر" /

۴ خویشان همه در نیاز با او هریک شده چاره ساز با او

قلمرو فکری: آشنایان و نزدیکان، هرکدام برای حل مشکل مجنون چاره ای می اندیشیدند.

مفهوم: چاره اندیشی و مشورت برای حل مشکل.

قلمرو زبانی: خویشان: اقوام، فامیل / همه: بدل برای خویشان / چاره ساز: مرکب. به معنی کسی که چاره اندیشی می کند. / مرجع ضمیر او: پدر مجنون / نیاز: مشکل / کل بیت: دو جمله در جمله اول حذف فعل به قرینه لفظی صورت گرفته: ۱- خویشان با او در نیاز شده بودند / خویشان: نهاد + در نیاز: متمم اسنادی یا مسند (به معنی همراه) + شده بودند: فعل (همه: بدل + با او: متمم قیدی) / ۲- هریک با او چاره ساز شده بودند (هریک: نهاد + چاره ساز: مسند + شده بودند: فعل) (با او: متمم قیدی)

قلمرو ادبی: واج آرایی مصوت بلند "ا" / در نیاز بودن: کنایه از همراهی در حل مشکل

۵ بیچارگی ورا چو دیدند در چاره گری زبان کشیدند

قلمرو فکری: وقتی درماندگی او را دیدند، برای چاره جویی به گفتگو و مشورت پرداختند.

مفهوم: ۱- همفکری در رفع مشکل و تاکید بر مشورت ۲- تاکید بر همیاری و نوع دوستی

قلمرو زبانی: ورا: مخفف "او را" و نقش مضاف الیه برای گروه مفعولی «بیچارگی او» را دارد. / بیچارگی: درماندگی / زبان کشیدند: گفتگو کردند / چو: وقتی که، حرف ربط / «ی» در چاره گری: مصدری است. / بیچارگی و چاره گری: وندی هستند / کل بیت: دو جمله (جمله اول سه جزی مفعولی که بیچارگی ورا مفعول آن است و جمله دوم: دوجزی که چاره گری: متمم قیدی است / زبان کشیدند: فعل مرکب /

قلمرو ادبی: زبان کشیدند: کنایه از سخن گفتند / واج آرایی «ر» و «چ» / زبان: مجاز از سخن /

۶ گفتند به اتفاق یک سر کز کعبه گشاده گردد این در

قلمرو فکری: همه با هم گفتند که برای حل این مشکل باید به زیارت خانه کعبه بروید. مفهوم: حلال مشکلات خداوند است.

قلمرو زبانی: به اتفاق: همگی / یک سر: همه با هم / به اتفاق و یک سر: هر دو قید و به معنای همگی / این در: ترکیب وصفی / کل بیت: ۲ جمله ۱- نهاد در مصراع اول: خویشان (محدوف) نهاد در مصراع دوم: این در / کعبه: متمم / گشاده: مسند / از کعبه: متمم قیدی / که: در اول مصراع دوم: حرف ربط وابسته ساز / **قلمرو ادبی:** در: استعاره از مشکل / گشوده شدن در: کنایه از حل مشکل / کعبه: مجاز از زیارت خانه کعبه / واج آرای: «د» /

۷ حاجت‌گه جمله ی جهان اوست محراب زمین و آسمان اوست

قلمرو فکری: خداوند قبله گاه همه جهانیان است و همه رو به درگاه خداوند دارند. مفهوم: خانه خدا محل رفع حاجات جهانیان و مقدس است.

ای همه هستی ز تو پیدا شده خاک ضعیف از تو توانا شده
تا خدا بنده نواز است به خلقش چه نیاز؟ می‌کشم ناز یکی تا به همه ناز کنم!
عارف که ز سر معرفت آگاه است بی خود زخودست و با خدا همراه است
بندگان در بند خویش اند از کسی یاری مخواه از خدا باید بخواهی تا من اویت کند
خدایا جهان پادشاهی تو راست ز ما خدمت آید خدایی تو راست

قلمرو زبانی: حاجت‌گه: محل برآورده شدن حاجات/ محراب: عبادتگاه، جای ایستادن پیش نماز در مسجد / او: کعبه (کاربرد ضمیر شخصی برای غیر انسان) / حاجت‌گه: یک واژه وندی / نوع " او " : حرف عطف آسمان: معطوف محراب زمین و آسمان: دو ترکیب اضافی ۱- محراب زمین ۲- محراب آسمان / کل بیت: دو جمله است. / حاجت‌گه جمله جهان: مسند جمله اول / محراب زمین و آسمان: مسند جمله دوم / او: در هر دو جمله: نهاد / حاجت‌گه جمله جهان: دو ترکیب اضافی /

قلمرو ادبی: زمین و آسمان: تناسب، تضاد / جهان: مجاز از مردم جهان / زمین و آسمان: مجاز از کل موجودات زمینی و آسمانی / واج آرای: «ج» و مصوت بلند «ا» /

۸ چون موسم حج رسید برخاست اشتر طلبید و مَحْمِلِ آراست

قلمرو فکری: وقتی که زمان رفتن به حج فرارسید، پدرش شتر، کجاوه و وسایل سفر را آماده کرد.

قلمرو زبانی: موسم: هنگام، زمان، فصل / محمل: کجاوه، تخت روان، مهد، اتاکی که در قدیم بر پشت پهاریان می گذاشتند تا زن ها یا کودکان یا افراد خاص داخل آن بنشینند. / طلبید: درخواست کرد، طلب کرد / آراست: آماده کرد، مهیا کرد / اشتر: کاربرد واژه کهن شتر است. / چون: وقتی که، حرف ربط وابسته ساز است. / برخاست: فعل پیشوندی، هم آوای برخاست که اهمیت املایی دارد / کل بیت: چهار جمله دارد ۱- مصراع اول: هر کدام یک جمله دوجزئی هستند + مصراع دوم هر کدام یک جمله سه جزئی با مفعول هستند. /

قلمرو ادبی: اشتر و محمل: تناسب / محمل آراستن: کنایه از آماده سفر شدن / واج آرای: «س»

۹ فرزند عزیز را به صد جهد بنشانند چو ماه در یکی مههد

قلمرو فکری: پدر، فرزند عزیزش را که مانند ماه زیبا بود با تلاش فراوان سوار کجاوه کرد. (صد جهد در اینجا: نشانه عدم رضایت مجنون به سفر حج است.)

قلمرو زبانی: جهد: تلاش و کوشش و التماس / صد : عدد کثرت/ صد جهد : ترکیب وصفی و نقش متمم دارد./ فرزند عزیز : ترکیب وصفی و نقش مفعولی دارد./ یکی : نشانه نکره/ مههد : کجاوه ، محمل ، تخت روان ، اناقک (در اصل به معنای گهواره است.) / چو : مثل و مانند که از نظر زبانی حرف اضافه است ./ بنشانند: نشاند(ماضی ساده) / کل بیت : یک جمله سه جزئی مفعولی است: نهاد: محذف(پدر مجنون) / گروه مفعولی: فرزند عزیز (که عزیز: صفت فرزند است.) / به صد جهد: متمم قیدی / چو ماه: متمم قیدی / در یکی مههد: متمم قیدی /

قلمرو ادبی: جهد و مههد : جناس اختلافی (ناهمسان)/ صد : نماد کثرت که نشانه اغراق است./ تشبیه: چو ماه /

۱۰ آمد سوی کعبه سینه پر جوش چون کعبه نهاد حلقه در گوش

قلمرو فکری: پدر مجنون با اندوه و ناراحتی به سوی خانه کعبه آمد و به حلقه ی در خانه خدا متوسل شد.

قلمرو زبانی: پر جوش : پراز درد و غصه / چون : مانند ، مثل . حرف اضافه / سینه پر جوش : قید حالت / پر جوش : صفت مرکب / کعبه و گوش : متمم / حلقه : مفعول / کل بیت: دو جمله است که نهاد هر دو (پدر مجنون) که محذوف است./ جمله اول: دو جزئی (پدر مجنون آمد) / سوی کعبه: متمم قیدی / جمله دوم: سه جزئی مفعولی (پدرمجنون حلقه را مههد) / چون کعبه : متمم قیدی / در گوش : متمم قیدی /

قلمرو ادبی: تشبیه: حلقه بر گوش چون کعبه / حلقه : ایهام ۱- حلقه ی در کعبه است ۲- حلقه گوش غلامان / سینه پر جوش بودن : کنایه از ناراحتی فراوان ، سراسر اندوه و ناراحتی به خاطر کاری / حلقه در گوش بودن : کنایه از اطاعت کردن ، مطیع بودن، غلام و نوکر بودن / سینه و گوش : تناسب / کعبه : تکرار / سینه : مجاز از دل / تشخیص: چون معتقد است که کعبه گوش دارد./ حلقه و گوش : تناسب

۱۱ گفت ای پسر این نه جای بازی است بشتاب که جای چاره سازی است

قلمرو فکری: پدر مجنون خطاب به مجنون گفت: ای پسر ، اینجا جای بازی و بیهوده کاری نیست . عجله کن زیرا این مکان جای برطرف کردن مشکلات است.

هر روزه دار راه، دم افطارمی خرد	نازم به این خدا که گنه کار می خرد
هر بار آبروی مرا یار می خرد	با آبروی رفته به مهمانی آمدهام
با احترام، حضرت ستّار می خرد	یک لحظه هم کنار نَزَد پردهی مرا
این دور همنشینی وقت سحر می ارزد	حتی اگر نبخشد این چشم تر می ارزد
هر وقت می نشینم در پشت در می ارزد	جای گدا نشستن در خانه ی کرم نیست
پیش کریم خیلی خون جگر می ارزد	گریهام گرفت و دیدم دست مرا گرفتند

قلمرو زبانی: ای پسر: ندا و مناد(یک شبه جمله است.) / بازی : بازیچه ، بیهوده کاری / این : این مکان ، اینجا (خانه کعبه) / بشتاب: فعل امر / نه.... است: نیست./ بیت پنج جمله دارد . ۱- گفت(پدرمجنون: نهاد) : چهار جزئی با مفعول و متمم ۲- ای

پسر: شبه جمله /۳- این جای بازی نیست: سه جزیی مسندی / بشتاب: تو(پسرم) بشتاب: دو جزیی / ۴- این جای چاره سازی است: سه جزیی مسندی . /

قلمرو ادبی: واج آرای مصوت بلند «ا» / تکرار : جای /

۱۲ گو ، یا رب از این گزاف کاری / توفیق دهم به رستگاری

قلمرو فکری: بگو ای خدای بزرگ مرا از این بیهوده کاری (منظور عشق است) نجات بده و مرا رستگار و خوشبخت گردان.
مفهوم : ۱- شرط حل شدن مشکل ، توفیق الهی است.
۲- رستگاری در دست خداوند است.

باز هم توبه کنان پشت درت آمده‌ام	شب به امید عطای سحرت آمده‌ام
نظری کن که پی یک نظرت آمده‌ام	نفس آلوده به سوی گذرت آمده‌ام
یاد دادی که اگر عاصی و سرگردانم	زشت این است رخ از روی تو برگردانم
در های و هوی ما به خدا که خدا نبود	دیگر بس است که هیجان را طلب کنیم
جای تو دل به همه دادم و خارم کردند	رحم کن بر من ساده که حماقت کردم
به هر که رو زده بودم مرا معطل کرد	ولی تو مشکل من را چه زود حل کردی
آدم سوی تو راهی وا کنم ، تا وقت هست	آدم شاید تو را پیدا کنم ، تا وقت هست
دل آشفته و حالم مشوش	دو چشمم غرق خون، قلبم پر آتش
به درگاهت پناه آورده‌ام من	شکایت دارم از این نفس سرکش

قلمرو زبانی: گو : فعل امر / یا رب: ندا و منادا (شبه جمله) / گزاف کاری : بیهوده کاری (در اینجا عشق مجنون به لیلی) / توفیق : یکی شدن خواست خدا با خواست بنده / رستگاری : سعادت / دهم: فعل امر ده (« م » در آخر فعل « دهم » می تواند دو نقش متفاوت داشته باشد: ۱- مفعولی: مرا توفیق ده ۲- متممی : به من توفیق ده) / رستگاری: یک واژه دو تلفظی است. / کل بیت سه جمله دارد. / این گزاف کاری: ترکیب وصفی است و نقش متمم قیدی دارد. / به رستگاری: متمم قیدی / **شکل جمله سوم: خدایا مرا توفیق بده یا به من توفیق بده /**

قلمرو ادبی: گزاف کاری و رستگاری : تضاد معنایی دارند. /

۱۳ درباب که مبتلای عشقم / آزاد کن از بلای عشقم

قلمرو فکری: بگو ای خدا من سخت عاشق و گرفتار عشق هستم . به من کمک کن و من را از این بلا و مصیبت عشق نجات بده.

شدم بی‌بال و پر بین قفس‌ها	دگر تنگ است در سینه نفس‌ها
پناه آورده‌ام سوی تو امشب	من از دست هواها و هوس‌ها
چرخ‌ها را زده‌ام آمده‌ام خانه‌ی تو	خودمانی ، کسی جز تو نفهمید مرا
آنکه گردید نظر کرده صاحب نظران	جلوه حضرت معشوق نشانش دادند
پر شکسته‌ی من را ببین خدای کریم	ببین چگونه شدم مُستکین خدای کریم
نشسته‌ام سر راحت مگر نظر بکنی	تویی غنی و منم خوشه چین خدای کریم

به هر که رو زدم اصلاً به من محل نگذاشت
 نزن تو روی مرا بر زمین خدای کریم
 سر به زیری ام چه شد؟ آرامشم!
 از چه من اینگونه جنجالی شدم
 خسته از الفاظ تو خالی شدم
 طالب یک جو سبکبالی شدم

قلمرو زبانی: دریاب: کمکم کن، فعل امر پیشوندی / مبتلا: گرفتار، اسیر / «م» در عشقم مصراع اول: شناسه فعل (هستم، شدم): من مبتلای عشق هستم (سه جزیی مسندی) / «م» در عشقم مصراع دوم: نقش مفعولی دارد: مرا از بلای عشق آزاد کن / بیت دارای سه جمله است / مبتلای عشق و بلای عشق: هر دو ترکیب اضافی هستند.
قلمرو ادبی: اشتقاق: مبتلا، بلا / تکرار: عشق / بلای عشق: اضافه تشبیهی / واج آرای مصوت بلند «ا» /

۱۴ مجنون چو حدیث عشق بشنید اول بگریست پس بخندید

قلمرو فکری: مجنون وقتی سخن عشق را شنید، ابتدا کمی گریه کرد و سپس خندید.
 میان گریه میخندم که چون شمع اندرین مجلس
 زبان آتشینم هست لیکن در نمی گیرد
قلمرو زبانی: چو: حرف ربط وابسته ساز (وقتی که) / پس: قید / حدیث عشق: ترکیب اضافی / حدیث: قصه / بیت دارای سه جمله است. جمله اول سه جزیی مفعولی (حدیث عشق: گروه مفعولی) / بگریست: دو جزیی / بخندید: دو جزیی /
قلمرو ادبی: واج آرای مصوت بلند «ی» / بگریست و بخندید: تضاد /

۱۵ از جای چو مار حلقه برجست در حلقه ی زلف کعبه زد دست

قلمرو فکری: مجنون با عجله مانند ماری که به دور خود حلقه زده باشد از جایش بلند شد و حلقه در خانه خدا را در دست گرفت.
 مفهوم: متوسل شدن به خدا
قلمرو زبانی: چو: مثل، مانند. حرف اضافه / مار حلقه: مار حلقه زده و به دور خود پیچیده / برجست: یک دفعه پریدن، یکپویی از جای بلند شدن و خیز برداشتن. / کل بیت: دو جمله دارد: ۱- جمله اول (مجنون برجست: دو جزیی) ۲- مجنون دست را در حلقه زلف کعبه زد (چهار جزیی با مفعول و متمم) / از جای: متمم قیدی / چو مار حلقه: متمم قیدی / حلقه در مصراع اول: صفت برای مار زیرا حلقه در اینجا به معنای پیچیده و حلقه زده است (ترکیب وصفی) / حلقه زلف کعبه: دو ترکیب اضافی: ۱- حلقه زلف ۲- زلف کعبه /
قلمرو ادبی: در حلقه دست زدن: کنایه از متوسل شدن / مصراع اول تشبیه (مجنون به مار تشبیه شده است) / حلقه زلف: اضافه تشبیهی / زلف کعبه: اضافه استعاری و تشخیص / حلقه (پیچیده به دور خود) و حلقه (حلقه آویزان شده بر در خانه) : جناس تام /

۱۶ می گفت، گرفته حلقه در بر کامروز منم چو حلقه بر در

قلمرو فکری: مجنون در حالی که حلقه در کعبه را در آغوش گرفته بود، می گفت امروز من مانند حلقه ای که به در آویزان باشد به تو متوسل شده ام.
 مفهوم: توسل خالصانه به خدا.

آمدهام که سر نهیم؛ عشق تو را به سر برم / و تو بگویم که نی؛ نی شکنم، شکر برم
 ما گدایان خیل سلطانیم / شهر بند هوای جانانیم
 جای گدا نشستن در خانه ی کرم نیست / هر وقت می نشینم در پشت در می ارزد
 گریه ام گرفت و دیدم دست مرا گرفتند / پیش کریم خیلی خون جگر می ارزد
 تو اگر که نظرت با من مسکین باشد / حیف باشد که دلم پیش تو غمگین باشد
 نظری کن که پی یک نظرت آمدهام / نفس آلوده به سوی گذرت آمدهام

قلمرو زبانی: حلقه در بر : حلقه در آغوش گرفتم / کامروز: که امروز / « م » در منم : منظور فعل اسنادی هستم / امروز : قید/

که: در اول مصراع دوم: حرف ربط وابسته ساز / کل بیت: سه جمله دارد. / می گفت: جمله چهارجزیی با مفعول و متمم)
 مجنون حرف دلش (جدایی از عشق) را (با توجه به بیت بعدی) به خدا می گفت. / جمله دوم: من: نهاد+ مسند: حلقه در بر
 گرفته+ فعل اسنادی محذوف : هستم / جمله سوم: من چو حلقه بر در هستم(سه جزیی مسندی یا متمم اسنادی ، زیر چو در
 اول مسند نشانه حرف اضافه است).. متمم اسنادی را هم می توان مسند در نظر گرفت./

قلمرو ادبی: مصراع دوم تشبیه دارد / «بر» در مصراع اول(آغوش) و « بر » در مصراع دوم: حرف اضافه : جناس تام / واج
 آرایه « ر » ، « د » / در ، بر : جناس ناهمسان یا اختلافی / حلقه بر در بودن : کنایه از متوسل شدن / در بر ، بر در : آرایه
 عکس/

۱۷ گویند ز عشق کن جدایی این نیست طریق آشنایی

قلمرو فکری: همه اطرافیان به من می گویند عشق خود را فراموش کن ، اما این راه و رسم دوستی و عاشقی نیست.
 مفهوم : پایداری در عشق / وفاداری در عشق

بگفتا دوستیش از طبع بگذار / بگفت از دوستان ناید چنین کار
 در وفای عشق تو مشهور خوبانم چو شمع / شب نشین کوی سربازان و رندانم چو شمع
 اگر چه دل به کسی داد، جان ماست هنوز / به جان او که دلم بر سر وفاست هنوز
 من قلب و لسانم به وفاداری و صحبت / و اینان همه قلبند که پیش تو لسانند
 رنگ بر روی گل آید ز وفاداری ما / سرو بر خویش ببالد ز هواداری ما
 هر چه کردم به ره عشق وفا بود، وفا / وانچه دیدم به مکافات جفا بود ، جفا

قلمرو زبانی: طریق : راه ، رسم/ جدایی : دوری / آشنایی : عشق ، دوستی / گویند : فعل مضارع اخباری (می گویند) /
 جدایی کن: فعل مرکب / آشنایی : یک واژه دو تلفظی است./ بیت سه جمله دارد: (نهاد فعل می گویند : محذوف (آنها ،
 اطرافیان مجنون + نهاد در مصراع دوم(جمله سوم) : این+عشق+متمم فعلی+ طریق آشنایی:ترکیب اضافی ونقش مسندی دارد)
قلمرو ادبی: آشنایی ، جدایی : تضاد/

۱۸ پرورده ی عشق شد سرشتم جز عشق مباد سرنوشتم

قلمرو فکری: ذات و وجود من با عشق پرورش یافته است ، از خدا می خواهم که سرنوشتی جز عشق ورزی نداشته باشم.
 مفهوم : عشق ، ذاتی است / وفاداری در عشق.

مُرده بدم زنده شدم گریه بدم خنده شدم / دولت عشق آمد و من دولت پاینده شدم
 در /زل پرتو حُسنَت ز تجلی دم زد / عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد
 در عشق باش که مست عشقست هر چه هست / بی کار و بار عشق بر دوست بار نیست

در عشق زنده باید کز مرده هیچ ناید
دانی که کیست زنده؟ آن کو ز عشق زاید
بر من مگیر اگر شدم آشفته دل ز عشق
مانند این بسی ز قضا و قدر فتاد
از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر
یادگاری که در این گنبد دوار بماند

قلمرو زبانی: پرورده: پرورش یافته / سرشت: فطرت، ذات، وجود / مباد: فعل دعایی به معنی نباشد. / «م» در سرشتم و سرنوشت: نقش مضاف الیه دارد (سرشت من، سرنوشت من) / بیت دارای دو جمله سه جزیی با مسند است. / نهاد مصراع اول: سرشت/ نهاد مصراع دوم: سرنوشت / پرورده ی عشق: ترکیب اضافی و نقش مسند دارد. /
قلمرو ادبی: تکرار: عشق / واج آرای «ش»

۱۹ یارب به خدایی خدایت وان گه به کمال پادشاییت

قلمرو فکری: خداوندا تو را به مقام خداوندیت و به کمال فرمانرواییت سوگند می دهیم. (این بیت با بیت بعدی موقوف المعانی است)
مفهوم: بیان عظمت و قدرت خداوند.

تا خدا بنده نواز است به خلقش چه نیاز؟	می کشم ناز یکی تا به همه ناز کنم!...
گر خدا داری ز غم آزاد شو	از خیال بیش و کم آزاد شو
خدایا جهان پادشاهی تو راست	ز ما خدمت آید خدایی تو راست
پناه بلندی و پستی تویی	همه نیستند آنچه هستی تویی
ما همه بیچاره ایم و تنها تو چاره	و ما همه هیچ کاره ایم و تنها تو کاره
همه درگاه تو جویم، همه از فضل تو پویم	همه توحید تو گویم که به توحید سزایی
گر سینه شود تنگ، خدا با ما هست	گر پای شود لنگ، خدا با ما هست
زهر است عطای خلق هرچند دوا باشد	عطا ز که می خواهی جایی که خدا باشد

قلمرو زبانی: یارب: ندا و منادا (شبه جمله) / کمال: کامل بودن، تمام بودن / «ت» در خدایت و پادشاییت: نقش مضاف الیه دارد (خدایی تو، پادشایی تو) / «به» در هر دو مصراع به معنای سوگند و قسم است. / کل بیت سه جمله است که فعل «قسم می دهیم» در هر دو جمله به قرینه معنوی حذف شده است. / خدایی خدایی تو: دو ترکیب اضافی / کمال پادشاهی تو: دو ترکیب اضافی /

قلمرو ادبی: تکرار: خدا / تلمیح: آیات ۲۲ تا ۲۴ سوره حشر، آیه اول و سوم سوره حمد، آیه ۸۲ سوره یس /

۲۰ کز عشق به غایتی رسانم کاو ماند اگر چه من نمانم

قلمرو فکری: خداوندا در عشق مرا به آن مرحله ای برسان که اگرچه من بمیرم اما عشق او باقی بماند.
مفهوم: آرزوی طول عمر لیلی / از خود گذشتگی در عشق / جاودانگی عشق.

عاشقان کشتگان معشوقند	بر نیاید ز کشتگان آواز
ای مدعی! عشق ز پروانه بیاموز	کآن سوخته را جان شد و آواز نیامد
جان و تنم ای دوست فدای تن و جانم	مویی نفروشم به همه مُلک جهانت
گویند مکن سعدی جان در سر این سودا	گر جان برود شاید من زنده به جانانم

قلمرو زبانی: کز : که از / غایت : نهایت، سرانجام / کاو : که او / « م » در رسانم: نقش مفعولی دارد مرا برسان / رسانم: برسان: فعل امر / اگرچه: حرف ربط وابسته ساز / کل بیت سه جمله دارد. / جمله اول: چهارجزیی مفعول و متمم / جمله دوم: و سوم: دو جزیی /

قلمرو ادبی: مصراع اول: کنایه از اوج عشقبازی / مصراع دوم: کنایه از جانبازی در راه عشق /

۲۱ گرچه ز شراب عشق مستم عاشق تر از این کنم که هستم

قلمرو فکری: مجنون از درگاه خداوند می خواهد با وجود این که بسیار عاشق است اما عشق او را بیشتر گرداند.

مفهوم: پایداری در عشق / درخواست عشق بیشتر.

اسیرش نخواهد رهایی زبند	شکارش نجوید خلاص از کمند
من مست می عشقم هوشیار نخواهم شد	وز خواب خوش مستی بیدار نخواهم شد
عشقت و عاشقت که باقیست تا ابد	دل بر جز این منه که به جز مستعار نیست
فدای عشق شو گر خود مجازیت	که دولت را درو پوشیده رازیت
بر من مگیر اگر شدم آشفته دل ز عشق	مانند این بسی ز قضا و قدر فتاد
عشق می خواهم از آن سان که رهایی باشد	هم از آن عشق که منصور، سر دارش برد
عاشقی باش که گویند به دریا زد و رفت	نه که گویند خسی بود که جو بارش برد

قلمرو زبانی: گرچه: اگرچه / شراب عشق: ترکیب اضافی / « م » در مستم فعل اسنادی هستم است. و نهاد هم است (من مست هستم) / « م » در کُنم: نقش مفعولی دارد: مرا عاشق تر از این کن / کُنم: فعل امر «کن» / کل بیت: سه جمله است. / شراب عشق: متمم قیدی / مست: مسند / جمله دوم: تو مرا عاشق تر کن (چهار جزیی مفعول و مسند) / از این: متمم قیدی / جمله سوم: من این (عاشق) هستم: سه جزیی مسندی /

قلمرو ادبی: اشتقاق و جناس ناهمسان افزایشی: عشق و عاشق / شراب عشق: اضافه تشبیهی / مستم و هستم: جناس ناهمسان اختلافی / از شراب عشق مست بودن: کنایه از عاشق بودن / واج آرایبی: صامت «ش» /

۲۲ از عمر من آن چه هست بر جای بستان و به عمر لیلی افزای

قلمرو فکری: خداوند از تو می خواهد که آنچه از عمر من باقی مانده است را از من بگیر و به عمر لیلی اضافه کن.

مفهوم: از خود گذشتگی و ایثار عاشقانه / فدا شدن برای بقای عشق / فنای در راه عشق.

عاشقان کشتگان معشوقند	بر نیاید ز کشتگان آواز
ای مدعی! عشق ز پروانه بیاموز	کان سوخته را جان شد و آواز نیامد
آنکه شد هم بی خبر هم بی اثر	از میان جمله او دارد خبر
بزن زخم، این مرهم عاشق است	که بی زخم مردن غم عاشق است
ناز پرورد تنعم نبرد راه به دوست	عاشقی شیوه رندان بلاکش باشد
مگو سوخت جان من از فرط عشق	خموشی است هان، اولین شرط عشق
عاشقی کیش بریدن ز حریم خویش است	شرطش آن است که از نیمه دلت را نزد
در ره منزل لیلی بس خطر هاسا	شرط اول قدم آن است که مجنون باشی

قلمرو زبانی: هست برجای : باقی مانده است / بستان : فعل امر به معنای بگیر / افزای : فعل امر به معنای اضافه کن / « و » حرف ربط هم پایه ساز / حذف به قرینه معنوی : (خدایا) در جمله نیامده چون دعایی است. / حذف « آن عمر را » قبل از فعل بستان به قرینه معنوی / در جمله آخر حذف به قرینه معنوی « آن عمر را به عمر لیلی افزای / کل بیت: سه جمله دارد: جمله اول: سه جزئی متممی (آنچه از عمر من هست(باقی مانده)) / جمله دوم: بستان: خدایا عمر من را بستان: سه جزئی مفعولی) / خدایا آن عمر مرا به عمر لیلی افزای: چهار جزئی با مفعول و متمم) /

قلمرو ادبی: تکرار: عمر / بستان و افزای : تضاد معنایی /

۲۳ می داشت پدر به سوی او گوش کاین قصه شنید ، گشت خاموش

قلمرو فکری: پدر مجنون که به سخنان فرزندش گوش می داد وقتی که این مناجات های او را شنید ساکت شد و دیگر حرفی نزد.

مفهوم : تسلیم شدن در برابر خواست فرزند.

در دایره قسمت ما نقطه پرگاریم لطف آنچه تو اندیشی حکم آنچه تو فرمایی

قلمرو زبانی: می داشت گوش : گوش می کرد و فعل مرکب است. / کاین: که این / قصه: مناجات های عاشقانه مجنون با خدا، درخواست های مجنون از خدا / خاموش: ساکت/ کل بیت: سه جمله دارد. نهاد مصراع اول (پدر) و نهاد مصراع دوم محذوف (پدر) / جمله اول: پدر به سوی او گوش می کرد: سه جزئی متممی / جمله دوم : پدر این قصه را شنید: سه جزئی مفعولی / جمله سوم: پدر خاموش گشت: سه جزئی مسندی / این قصه : ترکیب وصفی/

قلمرو ادبی: واج آرای: « ش » / گوش: مجاز از شنیدن/ سوی کسی گوش داشتن: کنایع از شنیدن / خاموش گشت: کنایه از ساکت شدن /

۲۴ دانست که دل اسیر دارد دردی نه دواپذیر دارد

قلمرو فکری: پدر فهمید که پسرش اسیر و گرفتار عشق است و این درد عشق او درمانی ندارد.

مفهوم : درد عشق ، درمان ناپذیر است / هیچ دارویی نمی تواند درد عشق را درمان کند به جز وصال

خوشا دردی که درمانش تو باشی	خوشا اهی که پایانش تو باشی
دردی است درد عشق که هیچش طبیب نیست	گر دردمند عشق بنالد غریب نیست
دردی است درد عشق که درمان پذیر نیست	از جان گزیر هست و ز جانان گزیر نیست
دردی است غیر مردن ، کان را دوا نباشد	پس من چگونه گویم کاین درد را دوا کن
درد عشقی کشیده ام که می پرس	زهر هجری چشیده ام که می پرس
« یکی درد و یکی درمان پسندد	یک وصل و یکی هجران پسندد
من از درمان و درد و وصل و هجران	پسندم آنچه را جانان پسندد «
درد من از یار است و درمان نیز هم	دل فدای او شد و جان نیز هم

قلمرو زبانی: نه دوا پذیر : درمان ناپذیر / کل بیت: سه جمله دارد. / دانست: پدر مجنون: نهاد+ دل اسیری و درد بی درمان

پسرش را: گروه مفعولی + فعل: دانست / جمله دوم(سه جزئی مسندی): دل مجنون، اسیر است/ جمله سوم: سه جزئی مسندی: دردش دواپذیر نیست. / « نه » در مصراع دوم: بر نفی دلالت دارد و برای تأکید آمده است.

قلمرو ادبی: واج آرای « د » و « ر » / دل اسیر داشتن : کنایه از عاشق بودن ، گرفتار عشق شدن / درد دوا ناپذیر : استعاره از عشق / اسیر بودن دل : تشخیص / تناسب: درد ، دوا / درد: استعاره از عشق /

****پایان شرح درس ششم****

جواب کارگاه متن پژوهی درس ششم صفحه ۵۴ و ۵۵

قلمرو زبانی:

- ۱- جهد (سعی و تلاش و کوشش) توفیق (عنایت و لطف خدا) خنیده (مشهور، بلندآوازه)
- ۲- شیوه بلاغی: یعنی ترتیب اجزای جمله در هم ریخته باشد و جای اجزای جمله جابجا شده باشد. به اتفاق یک سر گفتند که این در از کعبه گشاده گردد.
- ۳- عشقم در مصراع اول بیت اول : عشق هستم (فعل اسنادی است) // در مصراع دوم بیت اول: نقش مفعولی دارد (مرا) بیت دوم : « م » در سرشتم و سرنوشتم : نقش مضاف الیه دارد(سرشت من و سرنوشت من)

قلمرو ادبی:

- ۱- چون مثنوی براتی بیان داستان های بلند و طولانی کاربرد دارد از این نظر مشکلی برای قافیه وجود ندارد چون هر بیت قافیه جداگانه دارد.
- ۲- بیت اول: اضافه تشبیهی: رایت عشق / تشبیه معمولی: رایت عشق مجنون به مه لیلی / مه لیلی: استعاره از چهره زیبای لیلی / آسمان گیر شدن: کنایه از مشهور شدن .
- بیت دوم: دل برداشتن: کنایه از بدشانسی، نداشتن اقبال و شانس ، بخت یار نبودن / بخت و سخت: جناس اختلافی/ درماندن به کاری: کنایه از ناتوانی /
- ۳- شاعر در این بیت مجنون را همانند حلقه در کعبه در نظر گرفته که آویزان شده و به او متوسل شده است.

قلمرو فکری:

- ۱- برآوردن نیاز های انسان فقط از دست خدا برمی آید.
- ۲- بیت ۱۶ : وفاوداری مجنون : بیت ۱۹: ثابت ماندن و از خودگذشتگی مجنون.
- ۳- شاید پدر مجنون در آغاز اعتقادی به عشق مجنون نداشته و آن را بیهوده دانسته اما با شنیدن حرف های مجنون به راز عشق و دلدادگی پی می برد.
- ۴- درمان درد عشق هم به وسیله عشق انجام پذیر است.

گنج حکمت (مردان واقعی) صفحه ۵۶

کوه لُکام: نام کوهی بوده در شامات قدیم که امروزه منظور کشور سوریه است. / سَرَى سَقَطَى: نام عارفی در قرن سوم هجری که در شهر بغداد متولد شده است. / بس کاری نباشد: کاری شگفت و بزرگ نیست. مایه تعجب نیست/ مرد باید در میان بازار مشغول باشد: انسان باید در میان اجتماع و مردم زندگی کند. /

مفهوم کلی این حکایت: انسان کامل و واقعی کسی است که اجتماعی زندگی کند و از یاد خدا غافل نشود. گوشه نشینی تنها، نشانه انسان های کامل نیست. / توصیه به اجتماعی بودن و با جماعت بودن و به یاد خدا بودن دارد. /

******* پایان درس *******